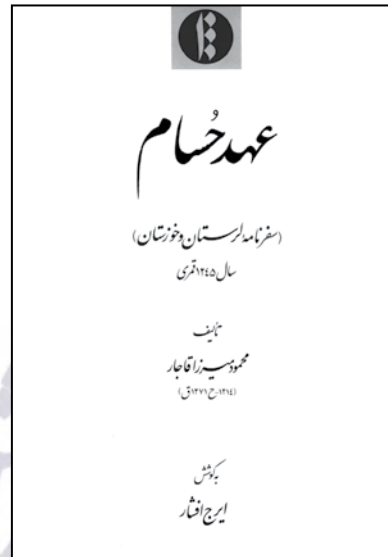


افشار و سفرنامه «عهد حسام»

احمد اقتداری

فارس تألیف گرانقدر محمدعلی خان سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، ایرج افشار - طاب ثراه - گفت: «از چنین مرد متفکری با این همه دقت باید رسالات و دستنویس‌های زیادی بر جای مانده باشد.» و گفت: «مقاله‌ای را که سدید در احوال و محاضرات سیدجمال‌الدین اسدآبادی - که انیس و جلیس او در بوشهر بوده، نوشته و برای سیدحسن تقی‌زاده به برلین فرستاده و در مجله کاهه چاپ شده است - را خوانده‌ام. مردی متفکر و پرکار بوده و باید سعی و جست‌وجو کنیم و رسالات دستنویس او را بیابیم و چاپ کنیم.» من با تشویق پی‌درپی آن شادروان به جست‌وجو پرداختم. قضا را در تهران با مرحوم علی ستایش - همسر دختر مرحوم سدید - و پسرش - مهندس هوشنگ ستایش - آشنا شده بودم. به میناب رفتم و در خانه نیمه‌متروکه مرحوم سدیدالسلطنه چند صندوق اوراق و مسودات و مخطوطات آن مرحوم را دیدم. سالی چند گذشت. روزی مرحوم هوشنگ ستایش گفت می‌خواهم اوراق و دستنویس‌ها و کتب جدم را بفروشم. من ایرج افشار را خبر کردم. با افشار به خانه‌اش رفتیم. کتاب‌ها و اوراق و مسودات و مخطوطات را افشار دید و قیمت‌گذاری کرد و گفت این مجموعه دست‌نویس خیلی بیش از این مبلغ می‌ارزد، ولی اکنون دانشگاه تهران اعتبار و بودجه کافی برای خرید آنها ندارد. اگر تخفیف بدهید برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران می‌خریم.

ستایش گفت: «هرگونه اقتداری صلاح بداند عمل می‌کنم.» من گفتم: «اگر پول می‌خواهی قیمت خوبی است و رفع نیاز می‌کند اما اگر بخواهی نام جدت جاودان بماند



سلام و احترام به روح از قید هستی رسته و در بهشت برین آرمیده ایرج افشار.

یارا، کهن یارا، کهن یار کهن یارا! ای مرغ باغ ملکوت اعلا که دیگر در عالم خاک نیستی، ای ایرج افشار!

چون باد توی کشور جان رفتی آزاد
ما خاک صفت بر سر این گوی بماندیم
تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا
ما سنگ و سفالیم و ته جوی بماندیم

خدایا، ایرج افشار، بنده یزدی و ایرانی خود را ببخش و پیامرز و در دریای رحمت و مغفرت خود غریق بفرما. او را از یاد ما و ما را از یاد او مبر و ما را پی‌سپار راه روشن و پرافتخار و صادقانه فرهنگی و ملی او بفرما - بمتک و کرمک.

پنجاه سال پیش، پس از چاپ کتاب بندرعباس و خلیج



همه را به دانشگاه تهران اهدا کن.» قبول کرد و همه کتب و اوراق چاپی و دستنویس و نقشه‌ها و فرمان‌ها و مکاتبات را به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فرستاد.

ایرج افشار مجلس شایسته‌ای در تالار کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه منعقد ساخت. جزوه‌ای هم در احوال و آثار سدید و اوراق و مسودات اهدایی ورثه سدید چاپ و میان حاضرین در این محفل توزیع کرد. بنده و مرحومان سیدمحمد محیط طباطبائی و مجتبی مینوی در احوال سدید و رسالات و کتبی که ورثه سدید اهدا کرده بودند مطالبی بیان کردیم. و چون در سند واگذاری شرط شده بود که تنها احمد اقتداری به مدت سی سال مجاز به نسخه برداری و چاپ و انتشار آن کتب و مخطوطات و اوراق است، مجموعه‌ای از فتوکی همه آن اسناد و مخطوطات و کتب دست‌نویس به دستور رئیس کتابخانه (ایرج افشار) برای من فرستادند.

سال‌ها سپری شد و من در کار چاپ آثار سدید بودم. در این میان متوجه شدم که در میان آن اوراق رساله‌ای به نام عهد حسام وجود دارد که در احصاء من و افشار و در مقالاتی که افشار و من در مجله راهنمای کتاب نوشته‌ایم از قلم افتاده است. با تلفن افشار را از موضوع آگاه کردم. همان شب با عجله به خانه من آمد. کتاب را دید و گفت: «رساله‌ای سفرنامه‌مانند است از محمود میرزا قاجار، پسر فتحعلی‌شاه قاجار، حاکم کردستان که به همراه برادرش، حسام‌السلطنه، به خوزستان رفته است و در احوال و روابط دو برادر و پدرشان فتحعلی‌شاه قاجار و جغرافیای تاریخی خوزستان و بختیاری و لرستان مطالب مهمی دربر دارد و بایسته است که چاپ شود. اجازه بده من آن را چاپ کنم.» گفتم: «با تدبیر و سعی وافی خود شما همه این کتب و رسالات و مخطوطات به دانشگاه تهران اهدا شده است و طبعاً خود شما اجازه چاپ آنها را دارید نه من.»

کتاب را با خود برد و گه‌گاه در خصوص اعلام جغرافیایی کتاب از من سؤالاتی می‌کرد. اخیراً پس از پرواز آن روح آسمانی از این خاکدان جسمانی، آقای ایرانی — مدیرعامل مرکز میراث مکتوب — فرمود کتاب عهد حسام را چاپ کرده‌ایم و مرحوم افشار در مقدمه متمتع خود کتاب را به تو پیشکش کرده است. از کرامت و حق‌شناسی آن دانشی‌مرد آزاده شگفت‌زده شدم و برای شادی روان آن شادروان دست

به آسمان برداشتم و به روح پرفتوح او رحمت فرستادم. کتاب عهد حسام با همه حُب و بغضی که در روابط شاهزادگان قاجاری و رقابت‌های شگفت‌انگیزی که بین رجال سیاست و حکومت آن دوره در آن ملحوظ است، به لحاظ مطالعه جغرافیای تاریخی و احوال و زندگی روزمره مردم و جامعه‌شناسی و تبارشناسی اقوام و طوائف و ایلات بختیاری و لر و عرب و فارس و سادات و خوانین آن نواحی و وقایع میمون یا نامیمون خوزستان و بختیاری و لرستان خواندنی و قابل استفاده تحقیقی و علمی است. بهتر از من و نوع من خود مرحوم افشار در معرفی این کتاب داد سخن داده است. به گوشه‌هایی از مقدمه آن شادروان که بر این کتاب نوشته است توجه کنیم:

... به هر تقدیر دوست دانشمند آقای احمد اقتداری زمانی که تألیفی ارجمند درباره خوزستان به خواستاری انجمن آثار ملی و مردان دلسوز گرداننده آنجا فراهم می‌ساخت، عکسی از این میکروفیلم تهیه فرموده بود و در این سال‌های اخیر از راه لطف آن را به من داد. چون ارزشمندی و یگانگی آن ایجاب می‌کرد به چاپ برسد، در این دفتر به دسترس پژوهندگان درمی‌آید.

عهد حسام کتاب معتبری است زیرا هم دربرگیرنده اطلاعات زیادی درباره زندگی مؤلف و خاطرات اوست و هم گوشه‌هایی از حالات و وقایع ایران در عهد فتحعلی‌شاه است؛ مخصوصاً سفر اضطراری آن پادشاه را پس از غائله شیخ میرزا و کشته‌شدن او برای سرکوبی بختیاری‌ها از راه اصفهان به خوزستان و سپس بازگشت از سوی غرب کشور به پایتخت دربر دارد. این سفر پادشاهی برای آن بود که اذهان عمومی را آرامش داده باشد.

... این سفر فتحعلی‌شاه اهمیت سیاسی برای ایجاد امنیت منطقه‌ای داشت؛ اخصاً از لحاظ سرکشی بختیاری‌ها. پس عهد حسام مأخذی است نادر از این لحاظ. به مانند ناسخ التواریخ نیست که جنبه دولتی و تشریفاتی داشت.

... محمود میرزا به روش یک محقق جستجوگر رشته مردم‌شناسی، نام عشایر و طوائف و تیره‌ها و خاندان‌های لرها، بختیاری‌ها، عرب‌ها، صابی‌ها و بعضی از آداب و رسوم آنان و چگونگی جایگاه زیست و بیلاق و قشلاق هر یک را ثبت کرده است. ضمناً دور نمانده است از این که



صفحات می‌زیستند و با او حشر و نشر داشتند در این سفرنامه مندرج است. مخصوصاً دربارهٔ صدرالدین دزفولی، کیمیائی، داعی، دُرّی و خوشبختانه اشعاری از آنها را جای جای ضبط کرده است.»

«... به گفتهٔ احمد اقتداری اهمیت خاص کتاب جنبهٔ جغرافیایی انسانی و شهری آن است: در احوال شوشتر و دزفول و شوش و رامهرمز و بلوک عقیلی و بروجرد و ایلات خوزستان و لرستان و پشتکوه..»

به معرفی مستندی از ابنیه و آثار قدیم یا اطلاعات افواهی مردم بپردازد. وضع کشاورزی و عمومی مردم را هم در صفحات سفرنامهٔ خود به یادگار گذاشته.

به جز این‌گونه مطالب که جوهر اصلی مندرجات عهد حُسام است، نگاه او را به گیاهان و درختان نباید فراموش کرد. مثلاً به توصیف درخت نارنجی پرداخته است که به نظر او هزارویسیدساله بوده است. همچنین است آنچه دربارهٔ شیر و شکار شیر در منطقهٔ خوزستان به تکرار آورده است. و این مطلب را دیگران هم نوشته‌اند.

«... مطالب زیادی دربارهٔ شاعران و ادیبانی که در آن

استدراک

جناب آقای دکتر اکبر ایرانی

ضمن عرض سلام و ارادت و تشکر از برپا کردن جلسهٔ به‌یادماندنی شما به یاد استاد امیرج افشار. در مقالهٔ این‌جانب اغلاطی که مخل معنی عبارت شده بودند راه یافته بود که مناسب است خوانندگان آنها را به نحو زیر اصلاح فرمایند:

۱. بیت هفتم شعر، «پس» اشتباه و صحیح آن «بس» است.
۲. صفحهٔ ۲۲ سطر ماقبل آخر، «بساط راه» اشتباه و صحیح آن «بساط را».
۳. همان صفحه ۵ سطر به آخر، «حسابی» اشتباه و «حساب» صحیح
۴. همان صفحه ستون دوم سطر ۱۴، «جلد کتاب» اشتباه و صحیح «چلوکباب»
۵. صفحهٔ ۲۳ ستون اول ۸ سطر به آخر اشتباه «پارِس» صحیح: «پارس!»
۶. همان صفحه ستون دوم سطر ۱۲، «در نظرش» اشتباه صحیح: «در نظر من»

ارادتمند محمدحسین اسلام‌پناه

۱۳۹۰/۳/۱۷

صحافی کهنه کتاب بازار وکیل کرمان

* مقالهٔ آقای اسلام‌پناه دربارهٔ استاد امیرج افشار، با عنوان «آفتابی در میان سایه‌ای»، در شمارهٔ ۴۴ گزارش میراث (صص ۲۱-۲۵) به چاپ رسیده است.



دورهٔ دوم، سال پنجم، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱، اسفند ۱۳۹۰